

Cultural Criminology: A Critical Examination and the Necessity of Transformation toward a Multidimensional Paradigm

1. Hadi Pursolayman: Department of Law, Go.C., Islamic Azad University, Gorgan, Iran
2. Susan Narimani*: Department of Islamic Studies, Gorgan Branch, Islamic Azad University, Gorgan, Iran. Email: Soosan.narimani@iau.ac.ir (Corresponding Author)
3. Akram Tajik: Department of Law, Azadshahr Branch, Islamic Azad University, Azadshahr, Iran

ABSTRACT

Cultural criminology, as a field that emphasizes the role of culture, emotions, and rationality in understanding the phenomenon of crime, has been accompanied by diverse ideas since its inception. This article aims to examine the evolutionary trajectory of this field, from its foundational premises to its future prospects, by critically analyzing its definitions, historical contexts, and strengths and limitations. In addition, the article places particular emphasis on the necessity of developing multidimensional frameworks for crime analysis that more accurately reflect its inherent complexity. Drawing on textual analysis and the theoretical positions of the pioneers of cultural criminology, as well as the critiques directed at this field, the present study adopts an analytical–historical approach to examine the formation and transformation of cultural criminology. In this context, in addition to reviewing three classical critiques, attention is also devoted to a less frequently discussed criticism concerning the prioritization of symbolic interactionism over socio-psychological concepts. The findings indicate that despite its significant contributions to explaining the role of culture and emotions in the emergence of crime, cultural criminology faces several challenges, including theoretical ambiguity, insufficient attention to structural factors and intersectionality (including gender and social class), and neglect of socio-psychological explanations at the level of individual agency. By contrast, biocentric criminology, as a complementary approach, underscores the necessity of integrating macro, meso, and micro levels in crime analysis. Accordingly, inspired by the perspective of Jonathan Ilan, this article proposes that, in order to overcome existing limitations and develop a comprehensive understanding, cultural criminology must simultaneously incorporate the macro (structural), meso (cultural), and micro (individual) levels into its theoretical and methodological frameworks. Finally, through the presentation of concrete examples, the article offers recommendations for expanding interdisciplinary collaboration and strengthening the multidimensional dimension in future research within this field.

Keywords: *culture, emotions, critiques, multidimensionality, socio-psychological contexts*

How to cite: Pursolayman, H., Narimani, S., & Tajik, A. (2026). Cultural Criminology: A Critical Examination and the Necessity of Transformation toward a Multidimensional Paradigm. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(3), 1-19.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 03 September 2025
Revise Date: 18 December 2025
Accept Date: 25 December 2025
Initial Publish Date: 28 December 2025
Final Publish Date: 23 September 2026



جرم‌شناسی فرهنگی: واکاوی انتقادی و ضرورت تحول به سوی یک پارادایم چندبعدی

۱. هادی پورسلیمان: گروه حقوق، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران

۲. سوسن نریمانی*: گروه معارف اسلامی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. پست الکترونیک: Soosan.narimani@iau.ac.ir
(نویسنده مسئول)

۳. اکرم تاجیک: گروه حقوق، واحد آزادشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، آزادشهر، ایران

چکیده

جرم‌شناسی فرهنگی به عنوان حوزه‌ای که بر نقش فرهنگ، هیجانات و عقلانیت در درک پدیده جرم تأکید دارد، از آغاز شکل‌گیری خود با ایده‌های متعددی همراه بوده است. این مقاله با هدف بررسی سیر تکامل این حوزه، از مبانی اولیه تا چشم‌اندازهای آینده، به واکاوی تعاریف، بسترهای تاریخی و نقاط قوت و ضعف آن می‌پردازد. همچنین، تأکید ویژه این مقاله بر لزوم توسعه چارچوب‌های چندبعدی برای تحلیل جرم است که پیچیدگی ذاتی آن را بهتر منعکس کند. این مطالعه با اتکا بر تحلیل متون و آرای نظری پیشگامان جرم‌شناسی فرهنگی و نیز نقدهای واردشده به این حوزه، به بررسی تحلیلی — تاریخی مسیر شکل‌گیری و دگرگونی‌های آن پرداخته است. در این راستا، علاوه بر مرور سه نقد کلاسیک، نقدی کمترشنیده‌شده درباره اولویت‌دهی به کنش متقابل نمادین در برابر مفاهیم روان‌شناسی — اجتماعی نیز مورد توجه قرار گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که جرم‌شناسی فرهنگی با وجود دستاوردهای چشمگیر در تبیین نقش فرهنگ و هیجانات در بروز جرم، با چالش‌هایی از جمله ابهام نظری، کم‌توجهی به عوامل ساختاری و تقاطع‌گرایی (از جمله جنسیت و طبقه)، و غفلت از تبیین‌های روان‌شناسی — اجتماعی در سطح عاملیت فردی مواجه بوده است. در مقابل، جرم‌شناسی زیست‌محور به عنوان رویکردی مکمل، بر ضرورت تلفیق سطوح کلان، میانی و خرد در تحلیل جرم تأکید می‌ورزد. در نتیجه، این مقاله با الهام از دیدگاه جان‌اتان ایلین، پیشنهاد می‌کند که جرم‌شناسی فرهنگی برای غلبه بر محدودیت‌های پیش‌رو و توسعه یک درک جامع، باید سه سطح کلان (ساختاری)، میانی (فرهنگی) و خرد (فردی) را به‌طور همزمان در نظریه‌پردازی و روش‌شناسی خود بگنجانند. در پایان، با ارائه نمونه‌های عینی، راهکارهایی برای گسترش همکاری‌های بین‌رشته‌ای و تقویت بعد چندبعدی در پژوهش‌های آتی این حوزه پیشنهاد شده است.

واژگان کلیدی: فرهنگ، هیجانات، نقدها، چندبعدی‌بودن، بافت‌های روانی-اجتماعی

نحوه استناددهی: پورسلیمان، هادی، نریمانی، سوسن، و تاجیک، اکرم. (۱۴۰۵). جرم‌شناسی فرهنگی: واکاوی انتقادی و ضرورت تحول به سوی یک پارادایم چندبعدی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۳)، ۱-۱۹.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۲ شهریور ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۲۷ آذر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۴ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۷ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۵

از میان مسائل متعدد مرتبط با سیاست‌گذاری که ذهن دانشمندان علوم اجتماعی را به خود مشغول می‌کند، شاید «جرم»، هم انگیزه‌های ارتکاب و هم واکنش‌ها به اعمالی که غیرقانونی تعریف می‌شوند، بیش از هر چیزی در برابر تحلیل‌های ساده‌انگارانه و تک‌بعدی مقاومت می‌کند. انجام تحقیقات در مورد جرم با رویکردهایی که به طور همزمان با عقلانیت و هیجانات هم‌خوانی نداشته باشند، منطقی به نظر نمی‌رسد. برای مثال، همان‌طور که کوین موران (۲۰۱۵) در مجله بریتانیایی جرم‌شناسی به طور متقاعدکننده‌ای در مورد عضویت در باندها مطرح کرد، جذابیت‌های نامشروع این قالب سازمانی برای اعضای آن، نه تنها اقتصادی است، بلکه شامل توانایی تبدیل شرم و تعصباتی که جوانان ممکن است تجربه کنند به احساس غرور نیز می‌شود. به همین ترتیب، واکنش‌های جامعه به جرم نیز اغلب آکنده از هیجانات است (Moran, 2015). به عنوان مثال، واقعه معروف ویلی هورتون را به یاد آورید که ممکن است باعث شکست مایکل دوکاکیس دموکرات در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در سال ۱۹۸۸ شده باشد (Blumenthal, 1988; Newburn & Jones, 2005). امروزه، اکثر سیاستمداران آمریکایی درک کرده‌اند که جرم خشونت‌آمیز، خواسته‌های پرشور برای مجازات را برمی‌انگیزد و این که به عنوان فردی که به طور عقلانی جدا شده یا در مورد جرم سهل‌انگار تلقی شود، تقریباً به طور حتم به معنای اقدام به خودکشی سیاسی است. به تازگی، در سال ۲۰۲۰، و بار دیگر توضیح آن به طور صرفاً عقلانی دشوار است، بسیاری از ساکنان مناطق کنگره ایالت نیویورک که خشونت به ندرت در آن‌ها رخ می‌دهد، با این وجود جرم را به عنوان نگرانی اصلی خود در هنگام رأی‌دهی به حزب جمهوری‌خواه در انتخابات میاندوره‌ای قبلی ذکر کردند (McKinley, 2022).

با این حال، تعداد کمی از مفهوم‌پردازی‌های مربوط به جرم - قطعاً نه نظریه‌های استاندارد و جریان اصلی مانند نظریه یادگیری، کشش یا کنترل - این ویژگی متمایز، این فریاد برای سطوح چندبعدی درک را در خود جای داده‌اند. استثناهایی وجود دارد. از دهه ۱۹۶۰ به بعد، مفهوم قدرتمند و در عین حال اصطلاح‌هراس اخلاقی که استنلی کوهن (۲۰۱۱)، جوک یانگ (۲۰۱۱) و دیگران (Cohen, 2011; Goode & Ben-Yahuda, 1994; Jenkins, 1997; Young, 2011a, 2011b) به طور مشهوری توسعه دادند، بر جلب توجه به واکنش‌های بسیار عاطفی نسبت به جرایمی استوار است که در زمان‌ها و مکان‌های خاص به صورت انبوه شعله‌ور شده و سپس فروکش می‌کنند. در میان نظریه پردازی‌هایی که تمرکز اصلی آنها نه بر واکنش‌ها، بلکه بر انگیزه‌های ارتکاب جرم است، به جرأت می‌توان گفت که شناخته‌شده‌ترین نظریه همسو با پذیرش نقش هیجانات، جرم‌شناسی فرهنگی است. در واقع، هنگامی که این نظریه با مجموعه‌ای از ایده‌ها و متون که از اواخر دهه ۱۹۹۰ تاکنون توجه دانشگاهی را به خود جلب کرده‌اند، پا به عرصه گذاشت، قبلاً تحت تأثیر کتاب وسوسه‌های جرم اثر جک کاتز (۱۹۸۸) با طغیان آشکارش علیه نظریه‌های بیش از حد عقلانی و تک‌بعدی جرم که پیش از آن وجود داشتند، قرار گرفته بود (Katz, 1988).

اگر جرم‌شناسی فرهنگی در ابتدا در پی دربرگرفتن ابعاد محاسباتی و عاطفی جرم بود، آیا در دستیابی به سطح پیچیدگی‌ای که موضوع مورد مطالعه‌اش اقتضا می‌کند موفق بوده است؟ این مرورنامه وقف کاوش در این پرسش، در حین تحلیل تکامل کلی جرم‌شناسی فرهنگی، شده است. بسیاری از جرم‌شناسان در ایالات متحده آشنایی چندانی با جرم‌شناسی فرهنگی ندارند. اگرچه این رویکرد در نهایت در میان جرم‌شناسان چپ‌گرا و نیز جرم‌شناسان انتقادی تأثیرگذار شد، اما در میان جرم‌شناسان جریان اصلی نسبتاً کمتر شناخته‌شده باقی ماند. در نتیجه، کار را با بازگویی ایده‌های بنیادین ارائه‌شده در متون تأسیسی چیزی که بعدها جرم‌شناسی فرهنگی نام گرفت، آغاز می‌کنم. استدلال می‌کنم که مجموعه‌ای از مزیت‌های تاریخی و جامعه‌شناختی نسبت به نظریه‌های جرم‌شناختی پیشین، به توضیح شور و علاقه‌ای که با ظهور جرم‌شناسی

فرهنگی همراه بود کمک می‌کند. در ادامه، به نقدهایی که از دهه ۱۹۹۰ تاکنون مطرح شده‌اند می‌پردازم؛ این نقدها هنگام ردیابی فرآیند تکامل جرم‌شناسی فرهنگی تا به امروز شایسته بازبینی هستند. در پایان، نه تنها به گذشته و حال جرم‌شناسی فرهنگی، بلکه به آینده آن نیز می‌اندیشم. از این مجموعه تأملات گذشته‌نگر چه می‌توان آموخت – به عبارت دیگر، از منظر آینده‌نگر، جرم‌شناسی فرهنگی به کجا می‌رود؟

محتوا و بسترها

مجموعه نسبتاً کوچکی از نوشتگاه و پژوهشگران، تأثیری بسیار فراتر از اندازه خود بر پایه‌گذاری و برانگیختن علاقه سریع به جرم‌شناسی فرهنگی داشتند. از میان آثار منتشرشده، مواردی که اکنون به‌عنوان متون کلاسیک و تعریف‌کننده به نظر می‌رسند عبارت‌اند از:

• «جرم‌شناسی فرهنگی» اثر جف فرل و کلینتون سندرز (۱۹۹۵)

• «قوم‌نگاری در مرز» اثر فرل و مارک هام (۱۹۹۸)

• «جرم‌شناسی فرهنگی و کارناوال جرم» اثر مایک پرسدی (۲۰۰۰)

• «جرم‌شناسی فرهنگی رهاشده» اثر فرل، کیت هیوارد، وین موریسون و مایک پرسدی (۲۰۰۴)

• و «جرم‌شناسی فرهنگی: یک دعوتنامه» اثر فرل، هیوارد و یانگ (۲۰۰۸)

در سراسر این آثار، دو مفهوم به وضوح قابل مشاهده است: نخست، ایده عوامل فرهنگی که به عنوان میانجی بین افراد و ساختارها عمل می‌کنند، و دوم، تأکید بر فرآیندهای فعال و پویای «معنا-آفرینی» که به سنت‌های ساخت‌گرایی اجتماعی و کنش‌متقابل نمادین بازمی‌گردد (Berger & Luckmann, 1967; Blumer, 1969). به بیان فرل (۲۰۱۵): «... جرم‌شناسی فرهنگی بر مرکزیت «معنا» و «بازنمایی» در ساخت جرم به عنوان یک رویداد آنی و یک کوشش خُرد فرهنگی تأکید می‌ورزد.» (Ferrell, 2015) به‌طور مرتبط، جوک یانگ، جرم‌شناسی فرهنگی را با اولویت‌دهی انسان‌شناسی فرهنگی کلیفورد گیرتر به تفسیر معنا پیوند زد: «... جرم‌شناسی فرهنگی پیش از هر چیزی، قرار دادن جرم و کنترل آن در بستر فرهنگ است ... که هر دو را به عنوان محصولات فرهنگی و سازه‌های خلاق می‌نگرد. به همین ترتیب، باید بر اساس معناهایی که با خود حمل می‌کنند، خوانش شوند» (Young & Brotherton, 2014).

این تأکیدها بر «معنا» و «تفسیر» چگونه به دیگر تحولات قابل تشخیص در آن زمان در جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی هم‌خوانی یافت؟ اجازه دهید چندین تحول را نام ببرم که ظهور جرم‌شناسی فرهنگی به‌طور کلی هم‌زمان با آن‌ها رخ داد و نشان‌دهنده یک پیوند تاریخی است که ممکن است باعث جذابیت متمایز این دیدگاه جدید شده باشد. نخست، ظهور جرم‌شناسی فرهنگی، چیزی که به نام «چرخش فرهنگی» خوانده می‌شود را به حوزه جرم‌شناسی آورد؛ چرخشی که پیش از این در حوزه وسیع‌تر و به‌طور سنتی درهم‌تنیده جامعه‌شناسی در حال تأثیرگذاری بود. تا دهه ۱۹۸۰، آثار جامعه‌شناس فرانسوی، پیر بوردیو، با استقبال مثبت جامعه‌شناسان آمریکایی روبرو شده بود که مشتاق بودند ملاحظات فرهنگی را در کار خود بگنجانند؛ از جمله جفری الکساندر، آن سویدلر، وندی گریزولد و میشل لامونت (Alexander, 2001; Lamont & Fournier, 1993; Swidler, 2001). همچنین گواه این علاقه، این واقعیت بود که بخش «فرهنگ» در انجمن جامعه‌شناسی آمریکا تا این دهه به یکی از بزرگ‌ترین بخش‌های این انجمن تبدیل شده بود.

مطالعه فرهنگ با یک مسئله فرعی که توسط نظریه‌پردازان اجتماعی مورد بحث بود، مرتبط می‌شد. این مسئله، بحث موسوم به «ساختار در برابر عاملیت» بود که در آن، کار علمی درباره تأثیرات عینی ساختارهای اجتماعی (که به سنت‌های مارکسیستی و وبری بازمی‌گشت و تمایل به حذف توجه به افراد داشت) در تقابل با کار درباره نفوذ ذهنی عاملیت (که به سنت‌های فردگرایانه زیست‌شناختی و روان‌شناختی بازمی‌گشت

و تمایل به حذف توجه به ساختارها داشت) قرار می‌گرفت. این یک بحث به ظاهر دوگانه و یک تقابل کاذب بود که جامعه‌شناسان فرهنگ می‌خواستند با تمرکز بر «جهان سومی» از عوامل پویا و میانجی‌گر -از جمله اما نه محدود به زبان، دین، مناسک، قومیت، جامعه محلی و وابستگی‌های همسایگی که به طور قابل توجهی بر شیوه‌های جمعی در جوامع تأثیر می‌گذاشتند- آن را پیچیده‌تر کنند.

این همان بستری بود که در آن، جرم‌شناسانی مانند «جف فرل»، «کیت هیوارد» و «جوک یانگ» بر فرآیندهای پویای تفسیر و معناسازی متمرکز شدند. این تمرکز باعث شد تا تا دهه ۱۹۹۰، مدل‌های سه‌گانه (ساختارها، عاملیت و اکنون فرهنگ) به جای مدل‌های دوگانه، وارد نظریه جرم‌شناسی شوند. علاوه بر این، جرم‌شناسی خود دغدغه‌های فرهنگی خاصی برای برجسته‌سازی داشت: این واقعیت که جرم اغلب در فرهنگ عامه‌پسند غرب جایگاه برجسته‌ای دارد، حتی به شکل وسواس‌گونه، و این که بازنمایی‌های رسانه‌ای و خبری، این بیان‌های خاص فرهنگی را با ارتباط و مشروعیتی ویژه برای جرم‌شناسان فرهنگی مجهز می‌کرد (Chancer, 2005). همچنین، حداقل یک پیشینه مهم از تحلیل رسانه‌ای اصلی وجود داشت که جرم‌شناسان با آن آشنا بودند و به «مدرسه بیرمنگهام» که در دهه ۱۹۷۰ در بریتانیا تأسیس شد، بازمی‌گشت. کتاب قابل توجه «پلیسی کردن بحران» اثر «استوارت هال» و همکاران (۱۹۷۸) از پیش، درون چیزی که عموماً جرم‌شناسی انتقادی نامیده می‌شود، یک اثر کلاسیک به شمار می‌آمد، حتی اگر جرم‌شناسان فرهنگی این کتاب را نیز در زمره آثار خود طبقه‌بندی و ادعا می‌کردند. مطالعه هال و همکارانش بر این موضوع متمرکز بود که چگونه پس از یک پرونده قتل پرسر و صدا و نژادیشده در بیرمنگام انگلستان، عبارت «زورگیری» در اخبار ظهور کرد؛ عبارتی که از ایالات متحده به بریتانیا وارد شده بود تا به عنوان برجسی احساس‌برانگیز، ترس از جرم و خشونت را دامن بزند و توجه را از بحران‌های عمیق‌تر و جاری سرمایه‌داری که در آن زمان بریتانیا را تحت تأثیر قرار داده بود، منحرف کند. «پلیس کردن بحران» همچنین به نمونه‌ای بارز از تأکید چارچوب «وحشت اخلاقی» بر واکنش‌های جمعی عاطفی و مشکل‌زای اغراق‌آمیز به جرم تبدیل شد (Hall et al., 1978).

علاوه بر مطالعه فرهنگ، پژوهش در مورد هیجانات نیز از درون‌مایه‌های پرسونان در پس‌زمینه شکل‌گیری اولیه جرم‌شناسی فرهنگی بود. برخلاف حوزه جامعه‌شناسی آمریکا که در آن نه تنها جامعه‌شناسی فرهنگ، بلکه یک «جامعه‌شناسی هیجانات» نیز پدیدار شد (برخی از آثار علمی، مانند پژوهش‌گری آلن فاین، را می‌توان در زیر هر دو عنوان دسته‌بندی کرد)، هیچ «جرم‌شناسی هیجانات» مشابهی وجود نداشت. دانش جرم‌شناسی فرهنگی غالباً این دو «فرهنگ و هیجانات» را به چند دلیل به هم پیوند می‌زد. یکی این که هر دو تمایل داشتند به صورت تجربی، قوم‌نگارانه و کیفی مورد پژوهش قرار گیرند؛ یک ترجیح روش‌شناختی هم‌خانواده که بازتاب بی‌علاقگی نسبی به رویکردهای کمی بود. در این رابطه، رد نسبتاً دسته‌بندی جوک یانگ (۲۰۱۱) نسبت به جرم‌شناسی کمی در کتاب «تخیل جرم‌شناختی»، اگر در زمانی که جرم‌شناسی فرهنگی نخستین بار ظهور کرد منتشر می‌شد، به همان اندازه مربوط می‌بود (Young, 2011b).

ورای آثار منتشرشده‌ای که پیش‌تر به آن‌ها اشاره شد، دو نوشتار دیگر نیز در گردهم آوردن فرهنگ و هیجانات برای درک جرم حائز اهمیت بودند. نخست، تأثیر کتاب خلاقانه «وسوسه‌های جرم» اثر جک کاتز (۱۹۸۸) را نمی‌توان دست کم گرفت، چراکه این کتاب پدیدارشناسی را به درون چارچوب نظری جرم‌شناسی فرهنگی آورد (Katz, 1988).

مهم‌ترین مشارکت کاتز در «وسوسه‌های جرم» متنی از کنش متقابل نمادین که همچنین طلیعه‌دار علایق بعدی کاتز (۲۰۰۱) در کتاب «چگونه هیجانات کار می‌کنند» بود انتقاد از جرم‌شناسان برای تمرکز عمدتاً بر علل پس‌زمینه‌ای جرم بود، یعنی بر ساختارهای طبقه، فقر، نژاد، قومیت و/یا جنسیت که جرم‌شناسان به طور مشخصی با آن‌ها درگیر بودند. در عوض، کاتز استدلال کرد که ویژگی‌های پیش‌زمینه‌ای، یعنی شرایطی

که به طور غیرقابل پیش‌بینی در جریان زندگی روزمره رخ می‌دهند، نیز در این که آیا یک جرم خاص هرگز به وقوع می‌پیوندد یا خیر، محوری هستند (Katz, 2001). هیجانات همچنین نقشی محوری در بازاندیشی نوآورانه کاتز از جرائم خاص و تکامل پدیدارشناختی آن‌ها ایفا می‌کرد. برای مثال، در فصلی به نام «قتل عادلانه»، کاتز (۱۹۸۸) نمونه‌های زنده‌ای از قتل‌های غیرقصدشده ارائه داد که وقتی مرتکب در موقعیت‌هایی که حس اخلاق و «خوب» او را جریحه‌دار می‌دانست، تسخیر خشم می‌شد، انجام می‌گرفت. به عبارت دیگر، هنگامی که از درون، به صورت اگزیستانسیال، از ذهنیت مجرم نگاه شود، یک قاتل ممکن است در لحظه‌ای خاص احساس کند که دارد خطاهای هولناک را تصحیح می‌کند، نه این که مرتکب آن‌ها می‌شود. کاتز همچنین باور داشت که در نظرگیری همزمان پیش‌زمینه‌های ساختاریافته و پس‌زمینه‌های موقعیتی، یک نظریه عمومی جرم را در اختیار جرم‌شناسی می‌گذارد که فراتر از خشونت بین‌فردی، قابل اعمال به تخلفات سراسری سیاسی و شرکتی است (Katz, 1988).

دومین تأثیر مهم بر آمیختگی فرهنگ، هیجانات و پدیدارشناسی در جرم‌شناسی فرهنگی، مطالعه «استفان لینگ» در مورد «کار لبه» بود. همان‌طور که نخستین بار در مجله جامعه‌شناسی آمریکا ارائه شد (Lyng, 1990)، مفهوم کار لبه با حس‌گرایی کاتزی هم‌خوانی داشت و در عین حال، موضوعات خاصی را به عنوان مواردی که شایسته مطالعه تجربی عمیق هستند، پیش می‌برد. لینگ از طریق چیزی که آن را تلفیق مارکسیستی/میدی می‌نامید، کوشید تا کار لبه را با همه‌جایی بودن «ازخودبیگانگی» تحت نظام سرمایه‌داری مرتبط سازد؛ تجربه‌ای که اغلب افراد را به جست‌وجوی لحظه‌ای احساسات شدیدشده کنترل و امیدارد. لینگ با مشاهده دقیق جهان تعاملی چتربازان، کار لبه را لزوماً مشتمل بر فعالیت‌های جرم‌زاشده نمی‌دانست، بلکه آن را مرتبط با مجموعه وسیع‌تری از کنش‌های اگزیستانسیالیستی پرمخاطره مانند «پرواز با کایت، صخره‌نوردی، مسابقه موتورسیکلت، مسابقه ماشین... و مشاغل خطرناکی مانند خلبانی آزمایشی، سربازی در میدان نبرد، کار بدلکاری در فیلم و کار پلیسی می‌دید که همه آن‌ها اغلب مستلزم مواجهه با انتخاب‌های مرگ و زندگی، و گاه محوشدگی آگاهانه روانی بین هشیاری و ناهشیاری هستند» (Lyng, 1990).

به طور کلی، نمونه‌های لینگ بر بخش‌هایی از زندگی متمرکز بودند که کمتر از موارد معمول رخ می‌دهند؛ این گرایش ممکن است به مرور زمان بر نوع موارد تجربی که جرم‌شناسان فرهنگی عمدتاً به تمرکز بر آن‌ها ادامه دادند، تأثیر گذاشته باشد. اما این مفهوم به چندین فعالیت جرم‌زاشده نیز مرتبط بود، همان‌طور که فرل و سندرز (۱۹۹۵) هنگام معرفی مطالعات در کتاب «جرم‌شناسی فرهنگی» بعدها توضیح دادند. در اینجا، نویسندگان توجه به عاطفه و حس‌آمیزی را با فعالیت‌های معناآفرینی فرهنگی که از طریق سبک و انتخاب‌های زیبایی‌شناختی نمادین می‌شدند، در هم آمیختند. به تعبیر آن‌ها، جرم‌شناسی فرهنگی در پی تبیین «موتورسیکلت بازساخته‌شده، موتورسوار، لباس ورزشی و خالکوبی‌های عضو باند، تصاویر مرموز خیابانی نویسندگان گرافیتی، موسیقی پوست‌سر... به عنوان مواد فرهنگی و خرده‌فرهنگی ضروری بود که از آن‌ها پروژه‌ها و هویت‌های مجرمانه ساخته و نمایش داده می‌شوند... مشارکت در یک خرده‌فرهنگ مجرمانه، یا در «فرهنگ جرم»، به معنای مشارکت در نمادگرایی و سبک، در محیط زیبایی‌شناختی جمعی بزهکاری است» (Ferrell & Sanders, 1995).

عامل بافتی دیگری نیز شایان ذکر است، چراکه ممکن است نه تنها بر زمان، بلکه بر چگونگی توسعه و اعمال جذابیت جرم‌شناسی فرهنگی نیز تأثیر بیشتری گذاشته باشد. ظهور جرم‌شناسی فرهنگی به نظر می‌رسد از بستر و پیامدهای جنبش‌های اجتماعی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در مورد آزادی‌های فمینیستی و جنسی، عدالت نژادی، صلح و محیط زیست که هنوز در هنگام نگارش یانگ، فرل، هام و هیوارد در اواخر دهه

۱۹۹۰ طنین‌انداز بود، جدایی‌ناپذیر است. پیش از این، کار نظری و معطوف به عدالت اجتماعی در جرم‌شناسی، تمایل داشت بیشتر بر پژوهش درباره نابرابری‌های مبتنی بر طبقه متمرکز شود تا سایر تعصبات اجتماعی مانند جنسیت، گرایش جنسی، نژاد و/یا قومیت. می‌توان این موضوع را به گونه‌ای دیگر بیان کرد: تا دهه ۱۹۹۰، نظریه جرم‌شناسی عمدتاً بر نابرابری‌های طبقاتی متمرکز شده بود و توجه دقیقی به اشکال مهم تبعیض که به‌وضوح ماهیتی فرهنگی داشتند، از آن جهت که حاصل کنش‌های اجتماعی میانی بین ساختارها و کنشگران بودند- نکرده بود. در اینجا، جرم‌شناسی فرهنگی پا به عرصه می‌گذارد، که از یک سو به طور بالقوه پیچیده‌تر است، زیرا اهمیت هیجانان و عقلانیت، و همچنین بعد ذهنی و جسمی را به رسمیت می‌شناسد، و از سوی دیگر، به همان اندازه از نظر نظری به مطالعات جنسیت، گرایش جنسی، نژاد و/یا تبعیض‌های تقاطعی علاقه‌مند است که به مطالعات طبقه. بدین ترتیب، جرم‌شناسی فرهنگی ممکن است، چه در گذشته و چه در حال، یک خانه علمی و مرتبط با عدالت اجتماعی برای دانشگاهیان هم‌فکر فراهم کرده باشد کسانی که مشتاق بوده‌اند احساس تعلق به جامعه‌ای از پژوهشگران متعهد به کاوش در فرهنگ، هیجانان، پدیدارشناسی و دامنه گسترده‌تر اخیر جنبش‌های اجتماعی مرتبط با جرم‌شناسان را تجربه کنند. به طور مرتبط، جرم‌شناسی فرهنگی ممکن است به یک عرصه فکری تبدیل شده باشد همان‌گونه که به احتمال زیاد همچنان باقی است که در آن جرم‌شناسان انتقادی که هنوز تحت تأثیر دیدگاه‌های ضدسرمایه‌داری، ضددولتی و مارکسیستی هستند، بتوانند با دیگر پژوهشگران ترقی‌خواه، اعم از ملی و جهانی، ارتباط برقرار کنند؛ کسانی که حس‌گری‌های آنان نیز بیش از پیش با اهمیت دیدگاه‌های مرتبط با فمینیسم، الجی‌بی‌تی‌کیو و عدالت نژادی هماهنگ شده است. از همه مهم‌تر، جرم‌شناسی فرهنگی به عنوان رویکردی ادراک می‌شد که خواستار دگرگونی‌های فرهنگی از انواعی بی‌نظیر از نظر گستردگی و چندبعدی بودن است.

چه چیزی بیش از این می‌توان از یک دیدگاه نسبتاً نو انتظار داشت؟ با این حال، همان‌گونه که بخش بعدی نشان خواهد داد، جرم‌شناسی فرهنگی با مجموعه‌ای گسترده از انتقادات که از دهه ۲۰۰۰ به بعد ظهور کردند نیز مواجه و درگیر شد. این انتقادات نگرانی‌هایی را درباره این مسئله برانگیختند که آیا بلندپروازی نوشتگان اولیه، وعده‌هایی فراتر از توان عملی آن‌ها داده بود. اکنون به بررسی سه انتقاد عمده که مطرح شد می‌پردازیم.

نقد‌ها و تناقض‌ها

اگرچه ورود جرم‌شناسی فرهنگی با شور و اشتیاق همراه بود، اما چالش‌ها نیز مسیر تکامل آن را از دهه ۲۰۰۰ تا به امروز مشخص کرده‌اند. اما همان‌طور که قابلیت چندبعدی‌نگری از جمله مزایای درک شدن جرم‌شناسی فرهنگی در مقایسه با رویکردهای پیشین به شمار می‌رفت، قابل توجه است که هر یک از سه نقد عمده‌ای که در ادامه مرور می‌شوند نیز به طرق مختلف به سطوح ناکافی از پیچیدگی در تحلیل‌های ارائه‌شده توسط جرم‌شناسان فرهنگی اشاره دارند. متناسب با این مشاهده، نخستین نقد، شامل پرسش‌گری درباره تعریف جرم‌شناسی فرهنگی از خود مفهوم «فرهنگ» بود. نقد دوم حول این محور می‌گشت که آیا مسائل مربوط به «ساختار اجتماعی»، که از لحاظ تاریخی در بسیاری از نظریه‌های جرم‌شناختی در اولویت بودند، در درون جرم‌شناسی فرهنگی با کم‌نمایی مواجه شده‌اند. به عبارت دیگر، به طور نسبی، ممکن است «طبقه» به عنوان کانون اصلی توجه تحقیقات جرم‌شناسی فرهنگی از دید خارج شده باشد. سومین نقد، بر این موضوع متمرکز بود که آیا تبعیض‌های اجتماعی پیچیده‌ای مانند «جنسیت» و «گرایش جنسی» هرگز به اندازه کافی توسط جرم‌شناسان فرهنگی مورد تحقیق قرار گرفته‌اند، با وجود تحولات مربوط به جنبش‌های اجتماعی. باز هم، این یک شکایت بود که جرم‌شناسی فرهنگی را به عنوان رویکردی تصویر می‌کرد که از دستیابی به آرمان‌های رهایی‌بخش و چندبعدی خود بازمانده است.

پس از بسط این انتقادات، نکته چهارمی را اضافه می‌کنم که با هدف پیش بردن این تأملات به سوی یک فرجام‌تحلیلی و شناسایی یک جنبه نهایی از چندبعدی بودن است که ممکن است توسط جرم‌شناسان فرهنگی نادیده گرفته شده یا حتی از آن اجتناب شده باشد. به طور قابل بحث، آنچه ما «آگاهی روانی-اجتماعی» خواهیم نامید، اگر در مسیر آینده بهتر ادغام شود، توانایی جرم‌شناسی فرهنگی را برای تبیین و روشننگری موضوعات خود، هر چه بیشتر غنی خواهد کرد.

در بازگشت به نخستین نقد، مقاله بنیادین دیوید گارلند (۲۰۰۶) در مجله نظریه جرم‌شناسی را در نظر بگیرید که به بررسی مفهوم فرهنگ در جامعه‌شناسی مجازات و نظام‌های کیفری پرداخت. به طور ضمنی، تحلیل گارلند برای جرم‌شناسی فرهنگی نیز مرتبط به نظر می‌رسد، چرا که او به «سردرگمی مفهومی» بین دو معنای محتمل از فرهنگ اشاره می‌کند. در یک کاربرد، فرهنگ به عنوان قلمرویی از زندگی اجتماعی در نظر گرفته می‌شود که از سایر قلمروها مانند سیاست و اقتصاد متمایز است. اما در عمل، به آسانی نمی‌توان فرهنگ را از آنچه فرهنگ نیست متمایز کرد، به‌ویژه از آن‌جا که قلمروهای سیاسی، اقتصادی، خانوادگی، مذهبی و تقریباً همه عرصه‌های دیگر کنش اجتماعی را می‌توان فرهنگی تلقی کرد، همان‌طور که برای مثال در معیارهای تعریف‌کننده جف فرل و دیگران مشاهده می‌شود، یعنی درگیر بودن در فرآیند پویا و مستمر «معنا-آفرینی». با این حال، کاربرد دوم گارلند، درکی از فرهنگ به عنوان یک تمدن یا جهان‌بینی متمایز است که یک فرهنگ خاص را از فرهنگی دیگر جدا می‌سازد، به همان شیوه‌ای که ممکن است کسی فرهنگ ایرلندی را از فرهنگ ژاپنی متمایز کند یا یک مجموعه از شیوه‌های کیفری را از مجموعه‌ای دیگر بر اساس عوامل میانجی الگومند مانند مناسک، زبان، آداب و رسوم و/یا قومیت تفکیک نماید. کاربرد سوم اصطلاح فرهنگ، به «صنایع فرهنگی» هنر، ورزش، سرگرمی، رسانه و غیره اشاره داشت. این مفهوم، علاقه جرم‌شناختی را به سوی مطالعات فعالیت‌های اوقات فراغت و/یا صنعت فرهنگ، از جمله مد، سبک، فیلم، هنر، ادبیات، موزه‌ها، ورزش و بازنمایی‌های رسانه‌ای هدایت کرد که به سطحی شایسته، از مرتبه و ارتباط ممتازی برخوردار شدند (Garland, 2006).

علاوه بر این، کاربرد اخیر این پرسش را نیز برانگیخت که آیا بهتر است جرم‌شناسی فرهنگی به عنوان یک «رویکرد»، یک «چشم‌انداز» یا یک «نظریه کاملاً بسط‌یافته» توصیف شود. با این حال، به جای اینکه مطالعات فرهنگی را به عنوان یک نظریه بپذیرد، گارلند در نتیجه‌گیری خود استدلال کرد که نباید بیش از حد به آن به عنوان چارچوبی برای درک مجازات و تغییرات کیفری متکی بود و در عوض بر اهمیت تبیین‌های چندوجهی تأکید کرد. در نتیجه، به نظر گارلند، تحلیل فرهنگی زمانی بیشترین فایده را خواهد داشت که در «روایت‌های چندبعدی از علل و پیامدهای شیوه‌های کیفری» گنجانده شود (Garland, 2006).

نقد دومی که به زودی پس از نقد گارلند ظهور کرد و سپس به تازگی مجدداً مطرح شده است، نیز فقدان چندبعدی بودن را تشخیص می‌دهد، اما به شیوه‌ای متفاوت. این نقد بیان می‌کند که جرم‌شناسی فرهنگی آن‌قدر در مسیر پذیرش انگیزه‌های عاطفی و پدیدارشناختی پیش رفته که توجه کافی به نابرابری‌های ساختاریافته طبقاتی و ارتباط آن‌ها با جرم‌شناسی نداشته است. این دقیقاً نکته‌ای بود که خود یانگ (۲۰۰۳) در مقاله‌ای مطرح کرد، هنگامی که خواستار یک جرم‌شناسی فرهنگی شد که قادر به تلفیق «مرتون با انرژي، و کاتز با ساختار» باشد (Young, 2003). عنوان مقاله یانگ، تردیدهایی را که برخی از صاحب‌نظران درباره این موضوع ابراز کرده بودند تقویت کرد که آیا کتاب «وسوسه‌های جرم» اثر جک کاتز (۱۹۸۸) به بلندپروازی‌های تبیینی نویسنده خود برای یکپارچه‌سازی عوامل پس‌زمینه (مانند طبقه) با عوامل پیش‌زمینه (مانند شرایط اگزستانسلی) در تلاش برای روشن کردن خاستگاه جرائم خاص دست یافته است یا خیر.

به تازگی، نگرانی درباره کمرنگ شدن ساختارهای طبقاتی از تحقیقات جرم‌شناسی فرهنگی، به شکلی هم متمایز و هم مرتبط، در یک زندگینامه فکری با عنوان «استوارت هال، تحلیل موقعیتی و جرم‌شناسی فرهنگی: یک فرصت از دست رفته» (جفرسون ۲۰۲۱) بیان شده است. این زندگینامه که توسط تونی جفرسون، یکی از همکاران مؤلف کتاب «پلیسی کردن بحران» نوشته شده، استدلال می‌کند که در واقع «تحلیل موقعیتی» مشارکت کلیدی هال در جرم‌شناسی بود و می‌بایست جایگاه برجسته‌تری در جرم‌شناسی فرهنگی داشته باشد. به گفته جفرسون، این شیوه از تحلیل بر مطالعه چگونگی گردهم آمدن ابعاد گوناگون یک لحظه تاریخی خاص، از جمله نیروهای اقتصادی و تشکیلات سیاسی و همچنین شیوه‌های فرهنگی متنوع، به شکلی غیرقابل پیش‌بینی و منحصر به فرد برای هدایت رویدادها به مسیرهای خاص متمرکز است. این دقیقاً همان روش و نظریه‌ای بود که هال و همکاران (۱۹۷۸) به طور درخشان در «پلیس کردن بحران» به کار گرفتند تا نشان دهند چگونه گردش رسانه‌ای اصطلاح «زورگیری» تنها در بافت ترکیب خاصی از شرایط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در بریتانیای دهه ۱۹۷۰ می‌توانست نفوذ و کشش پیدا کند (Hall et al., 1978) و این دقیقاً همان روش و -نظریه‌ای است که جفرسون استدلال می‌کند نسبتاً در مطالعات جرم‌شناسی فرهنگی غایب بوده است- مطالعاتی که به مرور زمان و همچنین با تأیید نگرانی‌های گارلند، بیش از حد تمایل داشته‌اند فرهنگ را به صورت مجزا و نه در ارتباط با تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پیرامونی در نظر بگیرند.

بنابراین، از نظر جفرسون، به نظر می‌رسید جرم‌شناسی فرهنگی تمایلی به انجام مطالعات موقعیتی معاصر درباره رویدادهای نگران‌کننده مانند ظهور ترامپ در سال ۲۰۱۶ ندارد، برخلاف مثلاً سال ۲۰۰۸ که اواما برای اولین بار به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب شد. اما چرا، همان‌طور که استوارت هال ممکن بود بپرسد، ترامپسم دیرتر و نه زودتر ظهور کرد؟ توجه داشته باشید که این نقد نیز یک بار دیگر، هم بر یک وعده و هم بر یک غیاب در چندبعدی‌نگری متمرکز بود، نه در مورد بررسی عقلانیت در کنار عاطفه یا نژاد و جنسیت در کنار طبقه، بلکه در این مورد، بررسی فرهنگ در کنار ملاحظات مربوط به نیروهای اقتصادی و هم‌پیمانی‌های سیاسی.

در نهایت، مسئله چندبعدی بودن به یک نقد شناخته‌شده سوم نیز مربوط می‌شد که جرم‌شناسان فرهنگی به وضوح از آن آگاه شدند (هیوارد ۲۰۱۶). چرا که اگر یکی از مزایای جرم‌شناسی فرهنگی، گشودگی نسبت به مطالعه اشکال تبعیض غیر از طبقه بود، آیا واقعاً مطالعه مفصلی به سایر تمایزات اجتماعی مانند جنسیت و امور جنسی اختصاص داد؟ به گفته لورا نگلر و سارا سلمان (۲۰۱۶) که در مجله «جرم‌شناسی فمینیستی» می‌نویسند، پژوهش درباره نژاد، جنسیت و گرایش‌های جنسی در مطالعات جرم‌شناسی فرهنگی به اندازه‌ای که طرفداران این دیدگاه در ابتدا پیش‌بینی و امیدوار بودند، رایج نبود. یک مشکل این بود که جرم‌شناسان فرهنگی اولیه ممکن است لنز مردانه‌ی فاقد بازتابندگی کافی را در خود تعاریفشان از آنچه شایسته مطالعه به عنوان «کار لبه» و/یا سایر اعمال متخلف می‌دانستند، داشته باشند. همان‌طور که خود لینگ (۱۹۹۰) خاطرنشان کرد، به نظر می‌رسید «مردان بیش از زنان» درگیر کار لبه می‌شوند. علاوه بر این، مطالعات اولیه ممکن است چنین فعالیت‌هایی را از طریق مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها مشاهده کرده باشند که ناخواسته حاوی ارتباطات دوشاخه‌شده جنسیتی بین مردانگی/مردانگی‌ها و کنش‌گری از یک سو، و زنانگی/زنانگی‌ها و انفعال از سوی دیگر بودند. چنین فرضیاتی تمایل داشتند فعالیت‌های نابرابر جنسیتی‌شده «زنان»، از جمله کار خانه و مراقبت از کودکان، را به عنوان اموری منفعلانه و عاری از ریسک، به جای کنش‌هایی فعالانه ریسک‌پذیر، تفسیر کنند (Lyng, 1990).

با این حال، همان‌طور که نگلر و سلمان (۲۰۱۶) به طور ژرف‌بینانه‌ای خاطرنشان کردند، زنان گاهی چاره‌ای جز ریسک‌پذیری در موقعیت‌های پیش‌پافتاده نداشتند، مانند راه‌رفتن به تنهایی در شب پس از کار کردن برای ساعات طولانی در یک یا چند شغل برای تأمین معاش خود و/یا

خانواده‌شان. هنگامی که از منظر فمینیستی به قضیه نگاه شود، همچنین آشکار می‌شود که مواجهه با خطر بالقوه یا واقعی گاهی در روابط دگرجنس‌گرایی وجود دارد که می‌تواند به رفتار پرخاشگرانه تبدیل شود و بازتابی از باقی‌مانده‌های مردانگی‌های سمی درون فرهنگ‌های پدرسالار باشد (Naegler & Salman, 2016). چنین موقعیت‌هایی، باز هم بسیار، گاهی به حوادث خشونت خانگی، آزار جنسی و/یا تعرض جنسی در خانه‌ها، اتاق‌های خواب، محیط‌های کار، مدارس یا خیابان‌ها منجر می‌شوند (Connell, 2005; Messerschmidt, 2011; Pascoe, 2018). این نوع تحلیل همچنین در مورد دیگر تجربیات ساختاریافته‌ای که مرتبط با طبقه هستند اما به آن تقلیل‌پذیر نیستند، نیز قابل اعمال است. برای مثال، ریسک‌های روزمره مرتبط با نژاد و نژادپرستی اغلب توسط افراد رنگین‌پوست در سراسر جنسیت‌ها و گرایش‌های جنسی تجربه می‌شوند. این موارد ممکن است با ساختارهای جنسیت و طبقه هم‌پوشانی داشته باشند، مثلاً هنگامی که نژادپسند منجر به این می‌شود که افراد در معرض خطرات بالقوه جدی قرار گیرند، مانند زمانی که به طور نامتناسبی در خودروهایشان متوقف می‌شوند یا در محله‌هایشان مورد توقف و تفتیش بدنی قرار می‌گیرند (Geller et al., 2014; Ross, 2016).

در پایان، نگلر و سلمان (۲۰۱۶) این پرسش را مطرح کردند که آیا عاملی نسبتاً کمتر مطالعه‌شده دیگر، یعنی نقش گرایش‌های جنسی در زندگی روزمره، نیز به همین ترتیب توانایی جرم‌شناسی فرهنگی را برای تولید مطالعاتی که به اندازه کافی نسبت به هم‌کنشی تجربیات مرتبط با جنسیت، نژاد و طبقه آگاه باشند، کاهش داده است یا خیر. به طور مشخص، آن‌ها پیشنهاد کردند که مطالعات جرم‌شناسی فرهنگی درباره تروریسم، پدیده‌ای که عمدتاً توسط مردان انجام و درباره آن نوشته می‌شود- ممکن است با گنجاندن ملاحظات مربوط به سکسوالیته و جذابیت جنسی در تحلیل‌های چندبعدی‌تر، از عمق تبیینی بیشتری برخوردار شوند. بدین ترتیب، نقد نگلر و سلمان (۲۰۱۶) نیز بیانگر این نگرانی بود که آگاهی چندبعدی دست‌کم در برخی از تحقیقات جرم‌شناسی فرهنگی وجود ندارد (Naegler & Salman, 2016).

چشم‌اندازها و امکان‌ها

با بازگشت کامل به نقطه آغاز و حرکت به سوی چند نتیجه‌گیری، این پرسش بار دیگر مطرح می‌شود: جرم‌شناسی فرهنگی به کجا می‌رود و چه می‌توان به صورت آینده‌نگر از این مرور کوتاه گذشته‌نگر آموخت؟ در این مرحله آشکار است که گشودگی و دفاع از اشکال مختلف چندبعدی‌نگری، همچنان جرم‌شناسی فرهنگی را متمایز می‌کند، صرف نظر از اینکه آیا اهداف نظری آن به طور مستمر در مطالعاتی که تحت نام آن الهام گرفته‌شده، محقق شده‌اند یا خیر. با این حال، آنچه کمتر آشکار است این است که چرا انواع متعدد چندبعدی‌نگری همیشه در طول توسعه جرم‌شناسی فرهنگی به خوبی ادغام نشده‌اند.

نخست، به منظور جمع‌بندی انواع مختلف چندبعدی‌نگری که به نظر می‌رسد جرم‌شناسی فرهنگی قادر به دربرگرفتن آن باشد، باید گفت که این رویکرد بود و به طور آشکار باقی‌مانده است که به بررسی نقش هیجانات و حس‌آمیزی، نه فقط عقلانیت، در انگیزه‌های ارتکاب جرم و واکنش‌های اجتماعی به آن، گشوده است. علاوه بر این، جرم‌شناسان فرهنگی به هیچ وجه مخالف تحلیل‌های مبتنی بر طبقه یا مارکسیستی به نظر نمی‌رسند، در حالی که از مطالعه تبعیض‌های چندعدلی نژاد، جنسیت و گرایش جنسی نیز حمایت می‌کنند. افزون بر این، جرم‌شناسی فرهنگی، همان‌طور که در ابتدا تصور شد، فراتر از ملاحظات بیش از حد دوگانه‌سازانه از ساختار یا عاملیت اشاره دارد. بنابراین، عملاً و به طور تعریف‌شناختی، جرم‌شناسی فرهنگی به عنوان رویکردی متعهد به مطالعه همزمان «عاملیت فردی» (ابعاد ذهنی زندگی)، «ساختارهای اجتماعی» (جنبه‌های عینی وجود) و در نهایت، آن مجموعه خیره‌کننده از شیوه‌های میانجی معن‌آفرین پا به عرصه وجود گذاشت که در مجموع، «فرهنگ» را تشکیل می‌دهند.

اما چرا نقدهای وارد بر جرم‌شناسی فرهنگی (Hayward, 2016; Hayward & Young, 2004) عموماً امیدهای برآورده‌نشده به چندبعدی‌نگری را به عنوان محور اصلی اعتراضات خود شناسایی کرده‌اند؟ در پاسخ، آنچه من توضیحات «خارجی» و همچنین «داخلی» می‌نامم، مرتبط به نظر می‌رسد. خارج از کنترل جرم‌شناسی فرهنگی، یک دلیل خارجی ممکن است شامل ویژگی‌های خود نهاد دانشگاه باشد که تحت شرایط سرمایه‌داری نئولیبرال در حال تکوین است. اگرچه چشم‌پوشی یا رد مطلق نتایج اغلب مفید پژوهش کمی در علوم اجتماعی منطقی به نظر نمی‌رسد، اما در بسیاری از دانشگاه‌ها، پژوهشگران و مدیران ممکن است تمایل به ترجیح روش‌های کمی در مقایسه با کار کیفی و قوم‌نگارانه، چه در داخل و چه خارج از حوزه‌های جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی داشته باشند (Aronowitz, 2001; Young, 2011a). بنابراین، دقیقاً از منظر اقتصاد سیاسی و طبقه، گاهی ممکن است حمایت از اشکال چندبعدی و موقعیتی مطالعه که مانند جرم‌شناسی فرهنگی، ذاتی کیفی و نظری هستند، دشوار باشد.

با این حال، توضیحات «داخلی» که مقصودم از آن، ایده‌ها و شیوه‌هایی است که جرم‌شناسان فرهنگی می‌توانند راحت‌تر بر آن تأثیر بگذارند، نیز شایسته کاوش هستند، به‌ویژه زمانی که حتی با در نظر گرفتن نفوذ علم اجتماعی کمی - رویکردهای جرم‌شناسی فرهنگی و انتقادی همچنان در دوره‌ها و دپارتمان‌های جرم‌شناسی پرتفردار بسیاری از دانشگاه‌ها محبوب باقی می‌مانند. بر اساس یک توضیح داخلی، یکی از دلایل تحقق ناکافی تحلیل‌های چندبعدی ممکن است این باشد که جرم‌شناسی فرهنگی اغلب بیشتر به عنوان یک «جهت‌گیری نظری» عمل می‌کند تا یک «روش‌شناسی به‌طور مستمر به‌کارگرفته‌شده». [این امر علیرغم اعلام قانع‌کننده رابرت آلفورد (۱۹۹۸)، جامعه‌شناس، درباره پیامدهای مشکل‌زای تفکیک متعارف بحث‌های نظریه‌ها و روش‌ها به جای ترکیب آن‌ها برای دانشمندان علوم اجتماعی است] (Alford, 1998). در واقع، تشخیص «توجه بسیار کم به روش‌شناسی» است که موجب نگرانی اخیر تونی جفرسون (۲۰۲۱) درباره کمبود تحلیل موقعیتی در جرم‌شناسی فرهنگی فعلی شده است، در حالی که می‌توانست از الگوی تاریخی به‌دقت پژوهیده‌شده استوارت هال و همکاران (۱۹۷۸) الهام مستمر بگیرد. با این حال، همان‌طور که جفرسون (۲۰۲۱) نیز استدلال می‌کند، نیاز به تحلیل‌های موقعیتی ممکن است در حال حاضر، در میان احیای جهانی اقتدارگرایی و دولت‌های راست‌گرا در ایالات متحده و سطح بین‌المللی، بیش از هر زمان دیگری فوری باشد (Jefferson, 2021).

علاوه بر این، در مقاله‌ای اخیر با عنوان «جرم‌شناسی فرهنگی: زمان آن فرا رسیده است»، جان‌اتان ایلین (۲۰۱۹)، جرم‌شناس فرهنگی، برخی از نتایج جفرسون را بازتاب می‌دهد. او استدلال می‌کند که اهمیت و مزایای بالقوه جرم‌شناسی فرهنگی اکنون حتی از زمانی که این رشته در دهه ۱۹۹۰ پدید آمد، آشکارتر است. ایلین همچنین خواستار تحقیقات بیشتر برای روشنگری (به صورت مرتبط با تحلیل موقعیتی) درباره ظهور ترامپسم و سایر تهدیدات جدی علیه دموکراسی که در حال اعمال نفوذ محافظه‌کارانه در سراسر جهان هستند، می‌شود. اما آنچه به همان اندازه، اگر نه بیشتر، قابل توجه است این است که ایلین به پیشنهادی با جهت‌گیری روش‌شناختی اشاره می‌کند - اگرچه آن را به طور کامل بسط نمی‌دهد - که در صورت اجرا، ممکن است در واقع جرم‌شناسی فرهنگی را به تحقق پتانسیل‌های جذاب چندبعدی خود نزدیک‌تر کند. ایلین (۲۰۱۹) بیان می‌کند که هسته مرکزی جرم‌شناسی فرهنگی، یک تعهد روش‌شناختی و نظری برای انجام سه سطح تحقیق در مطالعاتش است. برای تکرار، این سطوح عبارت‌اند از (Ilin, 2019):

- توجه به سطح خرد (یا تحلیل فردی و عاملیت‌محور)؛
- سطح میانی (یا شیوه‌های فرهنگی میانجی معناآفرین)؛

و در نهایت، سطح کلان (یا ساختار اجتماعی)؛ همه این سطوح هنگام تلاش برای درک پیچیدگی‌های جرم و بزهکاری نیازمند ملاحظه هستند. اما آیا مطالعات جرم‌شناسی فرهنگی در عمل و به طور متداول، چنین رویکرد روشمند و نظری سه‌بخشی و تلفیقی را دنبال کرده‌اند؟ با این بیان، به چهارمین و آخرین مشاهده انتقادی می‌رسیم که مسئولیت آن را به تنهایی بر عهده می‌گیریم. در پاسخ به نقدها و پیشنهادهای پیشین، به نظر محتمل می‌رسد که جرم‌شناسان فرهنگی نسبت به ایده اختصاص توجه بیشتر به هم‌بست فرهنگ با سیاست و اقتصاد، و همچنین مطالعه جنسیت، گرایش جنسی و نژاد در کنار طبقه، پذیرا باشند. با این حال، یک چالش ظریف‌تر مرتبط با چندبعدی‌نگری ممکن است در اولین سطح، یعنی سطح خرد یا فردی، که جرم‌شناسی فرهنگی به‌وضوح و هم‌زمان با آن درگیر است، تداوم یابد.

من پیشنهاد می‌کنم که ابزارهای نظری و روش‌شناختی جرم‌شناسی فرهنگی، از همان ابتدا، ممکن است ناخواسته محدود شده باشند. ممکن است در این سطح اول خرد از «عاملیت فردی و فرآیندهای روانی»، جرم‌شناسان فرهنگی در چارچوب یک جهان‌بینی کمتر از حد بهینه چندبعدی فعالیت کرده باشند. دلیل این امر آن است که مطالعات این حوزه تمایل داشته‌اند یک دوگانه‌سازی سفت و سخت بین پویایی‌ها و ابعاد روانی هشیار و ناهشیار حفظ کنند، حتی با وجود این که تعامل به طور منظم بین آن‌ها رخ می‌دهد. مسلماً، و به عنوان یک نقطه قوت، جرم‌شناسان فرهنگی با گنجاندن هیجانات، حس‌آمیزی و پدیدارشناسی در ملاحظات خود، به کاوش در عاملیت فردی پرداخته‌اند. از سوی دیگر، جرم‌شناسی فرهنگی معمولاً از درگیر شدن جدی با چیزی که اخیراً «جرم‌شناسی روانی-اجتماعی» نامیده شده است، بازایستاده است؛ تأکیدی که متعهد به پیوند دادن مطالعه هیجانات با فرآیندهای بین‌روانی یا درون‌روانی است که در سطوح هشیار و ناهشیار رخ می‌دهند.

اما چرا جرم‌شناسی فرهنگی به طور متداول، مطالعه پویایی‌ها و مکانیسم‌های دفاعی ناهشیار را به عنوان ابزاری تکمیلی در جعبه ابزار بزرگ و متنوع نظریه‌ها و روش‌های خود نپذیرفته است؟ مطالعه هیجانات و مطالعه فرآیندهای ناهشیار یکسان نیستند، و هیچ‌یک به دیگری تقلیل‌پذیر نیست؛ در عین حال، آن‌ها به همان اندازه قطعاً با یکدیگر مرتبط هستند. آنچه بر ارتباط متقابل آن‌ها تأثیر می‌گذارد این است که بیشتر هیجانات -اما نه همه- احتمالاً به صورت هشیار تجربه می‌شوند. یک فرد می‌تواند به طور کاملاً هشیارانه از عصبانی، نگران یا شادمان بودن خود آگاه باشد، حتی در حالی که چیزی مانند شرم ممکن است باعث شود او بر اثر فورانی کاملاً ناهشیار و ناگهانی از احساسات سرخ شود. رویاها نیز ممکن است تا حدی به صورت هشیار قابل یادآوری باشند، در همان حال که به گفته فروید، اغلب به صورت ناهشیار، هیجاناتی از میل و ترس را بیان می‌کنند.

در پاسخ به پرسش «چرا» که در بالا مطرح شد، ترجیح برای مطالعه هیجانات به جای ناهشیار، احتمالاً از نفوذ فکری بسیار بیشتر سنت‌ها و نظریه‌پردازان «کنش متقابل نمادین» از جمله اروینگ گافمن و هربرت بلومر در مقایسه با تأثیر بسیار ضعیف‌تر فروید و سنت روان‌کاوی بر تاریخ جرم‌شناسی فرهنگی و جرم‌شناسان آن سرچشمه گرفته و قابل ردیابی است. در واقع، خود گافمن به دلیل رد قاطعانه اندیشه‌های فروید و روان‌کاوی شناخته شده بود؛ قضاوتی که ممکن است حاشیه‌نشینی مستمر ایده‌ها درباره فرآیندها و مکانیسم‌های دفاعی ناهشیار را به جرم‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی، در گذشته و حال، به ارث گذاشته باشد.

با این حال، چنین حاشیه‌نشینی مستمری ممکن است توانایی جرم‌شناسی فرهنگی برای تحقق وعده‌اش را با کاهش قابلیت آن در ارائه تحلیل‌های کاملاً چندبعدی در سطح فردی، تحت تأثیر منفی قرار دهد؛ در حالی که همچنان با پایداری بر یک دوگانه‌سازی بین هشیاری و ناهشیاری، که می‌تواند مانع بینش‌های کامل‌تر به زندگی فردی و جمعی شود، همراه است. برای بسط این نکته، به نمونه‌هایی از برخی نوشته‌های با جهت‌گیری جرم‌شناسی فرهنگی که این مقاله مرور کرده است باز می‌گردم. برای مثال، چارچوب «وحشت اخلاقی» را در نظر

بگیرید که در اینجا به گونه‌ای در نظر گرفته شده که مطالعه هال و همکاران (۱۹۷۸) با عنوان «پلیس کردن بحران» را نیز شامل می‌شود: افراد یا گروه‌های اجتماعی به صورت هشیار آگاه نیستند که به نظر می‌رسد بیان نگرانی‌های جمعی خود را از یک مسئله اجتماعی به مسئله‌ای دیگر جابجا می‌کنند. بلکه، وجود چیزی مانند یک «ناهشیار اجتماعی» مفروض و از نظر نظری ضروری است اگر که قرار است استدلال‌های این چارچوب اصلاً معنا پیدا کنند (Hall et al., 1978).

به همین ترتیب، به استدلال‌های جک کاتز (۱۹۸۸) بازگردید که بار دیگر برای توسعه جرم‌شناسی فرهنگی بسیار تأثیرگذار بودند. به وضوح، قاتلان در میانه «کشتارهای عادلانه» به صورت هشیار آگاه نیستند که دارند از ایده‌های «حق» آکنده از وجدان منفجر می‌شوند، در حالی که در سطح، به نظر می‌رسد دارند خطاهای هولناکی را مرتکب می‌شوند. به همین ترتیب، همان‌طور که کاتز (۱۹۸۸) فرض می‌کند، جوانانی که هنگام انجام اعمال تخریب کوچک یا بزرگ، «لذت‌های مخفیانه» را تجربه می‌کنند، هشیار نیستند که خصومت‌های پرانرژی‌ای که بیان می‌کنند ممکن است، کاملاً به صورت ناهشیار، معادل شورش‌های برون‌ریزی‌شده علیه اقتدار (و صاحبان اقتدار) باشند (Katz, 1988).

در واقع، ما پیشنهاد می‌کنیم که تاریخ جرم‌شناسی فرهنگی یک پارادوکس کنجکاو دیگر نیز ارائه می‌دهد: هم نادیده گرفتن ایده‌های فرویدی و هم در عین حال، به گردش درآوردن ناخودآگاه آن‌ها درست در همان فرآیندی که علاقه‌ای آگاهانه به آن‌ها نشان داده نمی‌شود. اما ما کوتاهی کرده‌ایم اگر اشاره نکنم که، هم از نگاه نظری و هم روش‌شناختی، یک «جرم‌شناسی روانی-اجتماعی» با تأثیرپذیری آشکار از فروید نیز وجود دارد. با این حال، انتشارات آن به هیچ وجه تأثیرگذار نبوده‌اند، و همچنین در مقایسه با مشارکت‌های علمی هال، کاتز، یانگ، فرل و هیوارد، تقریباً به عنوان مرتبط با جرم‌شناسی فرهنگی درک نشده‌اند. اما چرا پژوهش روانی-اجتماعی از یک سو، و پژوهش جرم‌شناسی فرهنگی از سوی دیگر، نباید به طور متداول به عنوان مقولاتی درهم‌تنیده و مفید برای یکدیگر، هم از نظر نظری و هم روش‌شناختی، درک شوند؟ به‌ویژه با توجه به این که جرم‌شناسی روانی-اجتماعی نیز اغلب با مسائل فرهنگ سر و کار دارد. در اینجا، بار دیگر کار تونی جفرسون اهمیت می‌یابد: به یاد آورید، همان‌طور که دیده‌ایم، سابقه آکادمیک جفرسون خود به مدرسه بیرمنگام و غرق‌شدنش در مطالعات فرهنگ، آیین و جرم بازمی‌گردد. با این حال، برخلاف دیگر جرم‌شناسان فرهنگی، جفرسون مسیر فکری‌ای را دنبال کرد که او و همکاران هم‌فکرش را به سمت پژوهش و علایق تحت تأثیر روانی-اجتماعی و روان‌کاوانه سوق داد (Gadd & Jefferson, 2007; Hollway & Jefferson, 2012).

اگر قرار است استدلال شود که دانش روانی-اجتماعی و جرم‌شناسی فرهنگی باید بیش از وضعیت فعلی با جرم‌شناسی فرهنگی در گفت‌وگو و ارتباط باشند، چگونه می‌توان خودِ دانش روانی-اجتماعی را برای جرم‌شناسانی که با هیچ یک از این دو گرایش آشنا نیستند تعریف کرد؟ به طور کلی، صاحب‌نظران روانی-اجتماعی علاقه‌مند به جرم‌شناسی معتقدند که «ذهنیت منحصربه‌فرد» و «زندگی‌نامه» یک شخص -از جمله تأثیرات، نگرش‌ها، هیجانات و خیال‌پردازی‌های هشیار و ناهشیار- برای درک واکنش‌های اجتماعی به جرم و همچنین انگیزه‌های فردی برای ارتکاب جرم بسیار مرتبط هستند. دو متن صریحاً روانی-اجتماعی به ترتیب برای روشن‌سازی واکنش‌ها و انگیزه‌ها مهم بوده‌اند. در مورد واکنش‌های اجتماعی به جرم، و با توجه بسیار به پرسش‌های روش‌شناختی و همچنین نظری، همکاری جفرسون با وندی هالوی در کتاب «انجام تحقیقات کیفی به شیوه‌ای متفاوت» (Hollway & Jefferson, 2012) شامل مطالعه ترس‌های فرهنگی فراگیر طبقه کارگر از جرم در بریتانیا از طریق مصاحبه‌های عمیقی بود که متغیرهای جامعه‌شناختی و پیشینه‌های خانوادگی را کاوش می‌کرد، در حالی که ارتباطات ناهشیار نهفته در زبان و حتی رؤیاها را نیز مورد توجه قرار می‌داد. همزمان، هالوی و جفرسون (۲۰۱۲) عوامل ساختاری اجتماعی مانند طبقه،

نژاد و جنسیت و همچنین تأثیرات همسایگی را که معمولاً متمایزاً فرهنگی در نظر گرفته می‌شوند، در نظر گرفتند. آن‌ها استدلال کردند که بدون بهره‌گیری از اطلاعات زندگی‌نامه‌ای و «خوانش» ارتباطات ناگفته و احتمالاً ناهشیار، توانایی آن‌ها در تفسیر مصاحبه‌ها محدود می‌شد. در واقع، یک مزیت رویکرد هالوی و جفرسون، توانایی آن‌ها در نشان دادن این موضوع بود که چگونه گنجاندن ارتباطات ناهشیار در تحلیل‌هایشان می‌تواند داده‌های کیفی را قانع‌کننده‌تر از تبیین‌های جایگزین و صرفاً مبتنی بر هشیاری توضیح دهد؛ به ندرت می‌توان گفت تفسیرهای آن‌ها به صورت دل‌خواهی تحمیل شده بود (Hollway & Jefferson, 2012).

نوشتار دومی که به تعریف رویکرد روانی-اجتماعی در رابطه با جرم‌شناسی فرهنگی کمک می‌کند، کتاب «جرم‌شناسی روانی-اجتماعی» اثر دیوید گد و تونی جفرسون (۲۰۰۷) است. همانند کتاب «وسوسه‌های جرم» اثر کاتز، گد و جفرسون به کاوش در انگیزه‌های پشت طیفی از جرائم پرداختند؛ اما برخلاف کاتز، پژوهش آن‌ها بیشتر تحت تأثیر سنت فرویدی بود تا سنت کنش متقابل نمادین. گد و جفرسون به عمق پیشینه‌های کودکی افراد فرو رفتند و در عین حال، تأثیرات ناهشیار مرتبط با سبب‌شناسی طیفی از جرائم ارتكابی توسط افراد خاص، از قتل‌های زنجیره‌ای تا خشونت خانگی را کاوش کردند. آن‌ها همچنین عوامل پس‌زمینه‌ای مانند طبقه و نژاد را در نظر گرفتند، اگرچه -همان‌طور که برخی از جرم‌شناسان فرهنگی ممکن است استدلال کنند- توجه کافی به سطوح ساختاری اجتماعی و فرهنگی چندبعدی‌نگری برای قانع‌کننده کردن استدلال صورت نگرفته است. اما نکته اصلی در اینجا این است که از نظر گد و جفرسون، کاوش در پیش‌زمینه، مستلزم بررسی نه تنها لحظات پدیدارشناختی مشروط پیش از وقوع جرم، بلکه تأثیرات عمیق، مستمر و اغلب ناهشیار زندگی‌نامه‌ای بود که در سطح یک فرد، به انگیزه‌های مربوط به موارد خاص جرم نیز مرتبط هستند (Gadd & Jefferson, 2007).

اما جنبه دیگری وجود دارد که در آن، رویکردهای روان‌کاوانه به طور آینده‌نگر برای توسعه آتی جرم‌شناسی فرهنگی سودمند هستند. این نکته به یک پرسش دیرینه و بسیار مورد علاقه جرم‌شناسان مربوط می‌شود، یعنی این که چرا در درون یک گروه خاص از افراد -که هر یک از آن‌ها به طور بالقوه می‌توانند به سمت اعمال مجرمانه یا غیرقانونی روی آورند، مثلاً به طور فرضی در درون یک گروه از سیاستمداران قانون‌شکن، معامله‌گران داخلی، افراد درگیر در فروش مواد مخدر، یا هر نوع کارگر جنسی یا حاشیه‌ای- فرد X به جای فرد Y این کار را می‌کند؟ این پرسش مدتهاست که نظریه‌پردازان در تاریخ جرم‌شناسی را سردرگم کرده است، از «ادوین ساترلند» که درباره شدت، اولویت، تداوم و مدت زمان «هم‌آشکافی‌های افتراقی» فرضیه‌پردازی کرد تا کاتز (بار دیگر) که برای ارائه پاسخ خود، هم بر پیش‌زمینه‌های پدیدارشناختی و هم بر پس‌زمینه‌ها تمرکز کرد.

اما با روی آوردن به نظریه‌های روانی-اجتماعی مانند نظریه‌های جفرسون، هالوی و گد برای روشن‌نگری، توانایی جرم‌شناسان برای نشان دادن «چرا این شخص و نه آن یکی» به طور متناظری گسترش می‌یابد و با تمایل به بررسی نه تنها هیجانات و عقلانیت‌ها، و ساختارها و رخدادها، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، بلکه همچنین نقش عوامل ناهشیار و هشیار در شکل‌گیری تبارشناسی جرائم خاص، غنی می‌شود. بدیهی است که این یک مشارکت است که نه عوامل ساختاری و فرهنگی علیت را نادیده می‌گیرد و نه از کاوش‌های کنش متقابل نمادین یا کاوش‌های غنی فرویدی در مورد پویایی‌های ناهشیار در سطح افراد یا گروه‌ها اجتناب می‌ورزد. همه موارد فوق ممکن است همزمان در جریان باشند، همان‌طور که ماهیت فوق‌العاده پیچیده جرم و جرم‌شناسی ما را به درک و تصور آن فرا می‌خواند.

نتیجه‌گیری

جرم‌شناسی فرهنگی، با تکیه بر چارچوب‌های نظری و روش‌شناختی چندسطحی و غنی خود، ظرفیت آن را دارد تا دامنه موضوعات مورد مطالعه خود را فراتر از کانون‌های متعارف دهه‌های گذشته که اغلب به شکل کلیشه‌ای با گروه‌هایی مانند موتورسواران، باندها، یا مصرف‌کنندگان مواد مخدر تداعی می‌شود، گسترش دهد. اگرچه این حوزه موفق به بررسی کنش‌های متنوعی در سالیان اخیر شده، اما تصویر رایج از آن در نزد جریان اصلی جرم‌شناسی، اغره محدود و کاریکاتوری باقی مانده است. همین تصویر، اگرچه ناقص، هم چالش‌های پیش‌رو و هم فرصت‌های آینده این حوزه را نمایان می‌سازد و پرسش محوری «جرم‌شناسی فرهنگی به کجا می‌رود؟» را بار دیگر به کانون توجه می‌آورد. تعهد بنیادین جرم‌شناسی فرهنگی به «چندبعدی‌نگری»، تلفیق تحلیلی سطوح خرد (زیستی، روان‌شناختی، زندگی‌نامه‌ای)، میانی (فرهنگی، نمادین) و کلان (ساختاری، اقتصادی، سیاسی) آن را برای مواجهه با طیف وسیع‌تری از پدیده‌های جرم‌زاشده آماده می‌کند. یکی از امیدبخش‌ترین این عرصه‌ها، مطالعه جهانی است که تاکنون کمتر مورد توجه قوم‌نگارانه جرم‌شناسان قرار گرفته است: جهان نخبگان. همان‌گونه که در جامعه‌شناسی شاهد رشد مطالعات نخبگان بوده‌ایم، جرم‌شناسی فرهنگی نیز می‌تواند با به کارگیری بینش‌های خود، فعالیت‌های مجرمانه در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی و شرکی را روشن کند. برای نمونه، تحلیل چندبعدی یک پرونده چون «برنی مادوف» می‌تواند همزمان به بررسی بستر اقتصادی-سیاسی امکان‌پذیرکننده کلاهبرداری، موقعیت ساختاری وی، و نیز ویژگی‌های منحصربه‌فرد زندگی‌نامه‌ای و روان‌شناختی‌ای بپردازد که او را از دیگر بازیگران هم‌ترازش متمایز می‌سازد. در این مسیر، رویکردهای روان‌کاوانه می‌توانند افق‌های تحلیلی ارزشمندی بگشایند.

این گسترش موضوعی منحصر به نخبگان اقتصادی نیست. پدیده‌های پیچیده‌ای مانند «ترامپسزم» و کنش‌های جمعی مرتبط با آن (نظیر حمله به ساختمان کنگره آمریکا)، نیروهای انتظامی و زندانبانان در تنوع هویتی‌شان، یا حتی کارگران رسانه‌ای که در تولید و انتشار روایت‌های جرم نقش محوری دارند، همگی سوژه‌های ایده‌آلی برای واکاوی چندبعدی جرم‌شناسی فرهنگی هستند. پرسش از چرایی و چگونگی درگیر شدن افراد خاص در این بسترها، در عمق قلب پروژه جرم‌شناسی فرهنگی جای دارد.

ذکر این موضوعات نوین به معنای کنار گذاشتن دستاوردهای ارزشمند گذشته در مطالعه جرائم خیابانی، سبک‌های زندگی حاشیه‌ای و مقاومت‌های فرهنگی نیست، بلکه دعوتی است برای غنی‌سازی و تکمیل این سنت پژوهشی. با گشودن لنز تحلیلی خود به روی عرصه‌های کمترکاویده‌شده و حفظ وفاداری به اصول چندبعدی‌نگری، جرم‌شناسی فرهنگی می‌تواند در آستانه دهه سوم قرن بیست‌ویکم، نقشه‌راهی قانع‌کننده برای درک پیچیدگی‌های جهان اجتماعی-فرهنگی معاصر ارائه دهد. آینده این رشته در گرو همین توانایی برای تحلیل توأمان ساختار، فرهنگ و عاملیت است تا بتواند نه تنها اعمال مجرمانه، بلکه بسترهای گسترده‌تر تولید، بازنمایی و کنترل جرم را در هم‌تنیدگی کاملشان تبیین کند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Cultural criminology emerged as a critical response to the limitations of mainstream criminological theories that privileged rational calculation while marginalizing the profound roles of culture, emotion, meaning, and lived experience in shaping criminal behavior and social reactions to crime. Early criminological models, including strain, control, and learning theories, largely failed to integrate emotional dynamics and symbolic processes, despite empirical evidence demonstrating that both crime and societal responses to it are deeply saturated with affective and cultural elements. The emotional mobilization of fear, anger, shame, and moral outrage has repeatedly influenced public policy and political outcomes, as illustrated by moral panics surrounding violent crime (Cohen, 2011; Goode & Ben-Yahuda, 1994; Jenkins, 1997; Young, 2011a, 2011b) and highly charged political events such as the Willie Horton case (Blumenthal, 1988; Newburn & Jones, 2005) and recent electoral dynamics in the United States (McKinley, 2022). The intellectual foundations of cultural criminology were decisively shaped by Katz's phenomenological critique of overly rationalistic criminology in *The Seductions of Crime*, which reoriented analysis toward foreground emotions, situational meanings, and experiential motivations underlying criminal acts (Katz, 1988). This perspective was further consolidated through foundational works by Ferrell, Sanders, Hayward, Young, Presdee, and others, who emphasized the centrality of meaning-making, representation, and symbolic interaction in crime and control (Berger & Luckmann, 1967; Blumer, 1969; Ferrell, 2015; Young & Brotherton, 2014). Simultaneously, cultural criminology evolved in close dialogue with the broader "cultural turn" in social theory, influenced by scholars such as Bourdieu, Alexander, Swidler, Lamont, and Griswold, who repositioned culture as a mediating force between structure and agency (Alexander, 2001; Lamont & Fournier, 1993; Swidler, 2001). Within this intellectual environment, cultural criminology emerged not merely as a theoretical orientation but as a multidisciplinary project that sought to integrate cultural analysis, emotional sociology, and ethnographic methods to illuminate crime as a dynamic social process.

The methodological and conceptual commitments of cultural criminology were significantly shaped by ethnographic inquiry and interpretive analysis, privileging qualitative approaches over dominant quantitative paradigms (Young, 2011b). Ferrell and Sanders' seminal work articulated crime as a cultural practice embedded in symbolic environments where identity, aesthetics, and emotion converge, arguing that criminal subcultures communicate through style, representation, and performative meaning (Ferrell & Sanders, 1995). This perspective was reinforced by Presdee's notion of the "carnival of crime," which framed transgression as an expressive cultural phenomenon deeply intertwined with pleasure, risk, and emotional release. Parallel to these developments, Stephen Lyng's theory of edgework illuminated the experiential allure of risk-taking and its existential dimensions, linking voluntary exposure to danger with the search for control, authenticity, and emotional intensity under conditions of late modern alienation (Lyng, 1990). Cultural criminology thus forged a synthesis between phenomenological criminology, symbolic interactionism, emotional sociology, and critical theory, while drawing empirical inspiration from the Birmingham School's analysis of media, moral panic, and the cultural construction of deviance (Hall et al., 1978). Through this synthesis, the field reconceptualized crime not merely as a rule violation but as a meaningful social practice embedded in cultural narratives, mediated by power, representation, and emotional economies (Chancer, 2005). Moreover, the rise of feminist, LGBTQ+, and anti-racist movements in the late twentieth century expanded the analytical horizons of cultural criminology, enabling the systematic incorporation of gender, sexuality, and race as core dimensions of criminalization and social control rather than peripheral variables.

Despite these achievements, cultural criminology has faced sustained critique concerning conceptual ambiguity, theoretical incompleteness, and insufficient multidimensional integration. Garland's influential analysis highlighted persistent confusion surrounding the concept of culture, distinguishing between culture as a social domain, as a civilizational worldview, and as the sphere of cultural industries, while cautioning against overreliance on cultural explanation in isolation from political and economic structures (Garland, 2006). Young further argued that cultural criminology risked privileging phenomenological immediacy at the expense of structural analysis, calling for a synthesis capable of integrating Mertonian structural insights with Katzian emotional dynamics (Young, 2003). Jefferson's later critique reinforced this concern by demonstrating that cultural criminology frequently neglected "conjunctural analysis," the historically situated examination of political, economic, and cultural forces that Stuart Hall had masterfully deployed in *Policing the Crisis* (Hall et al., 1978; Jefferson, 2021). A third major line of critique focused on gender, sexuality, and intersectionality, where feminist scholars exposed the field's limited engagement with gendered violence, sexual risk, and the lived vulnerabilities of women and marginalized sexual minorities (Connell, 2005; Messerschmidt, 2018; Naegler & Salman, 2016; Pascoe, 2011). Similarly, race scholars documented how everyday exposure to racialized policing, surveillance, and structural violence remained under-theorized within many cultural criminological accounts (Geller et al., 2014; Ross, 2016). Collectively, these critiques converged on a common diagnosis: despite its rhetorical commitment to complexity, cultural criminology often failed to operationalize truly multidimensional analysis across structural, cultural, and individual levels (Hayward, 2016; Hayward & Young, 2004).

Recent theoretical developments have sought to revitalize cultural criminology by reasserting its original multidimensional ambition. Ilin's proposal of a three-level analytical framework—integrating micro-level individual agency, meso-level cultural meaning-making, and macro-level structural forces—offers a coherent roadmap for future research (Ilin, 2019). However, even this renewed framework remains incomplete without systematic incorporation of psychosocial criminology, which provides conceptual and methodological tools for examining unconscious processes, biography, emotional development, and internal conflict. Psychosocial criminology challenges the persistent neglect of unconscious dynamics within cultural criminology, a neglect historically rooted in the dominance of symbolic interactionism and the marginalization of Freudian and post-Freudian traditions in criminological thought (Alford, 1998). Goffman's explicit rejection of psychoanalysis contributed to the field's enduring hesitation toward unconscious mechanisms, despite their explanatory relevance for phenomena such as moral panic, displaced fear, and symbolic projection (Hall et al., 1978). Empirical psychosocial studies demonstrate that social reactions to crime and individual criminal motivations cannot be fully understood without attending to unconscious fantasy, defense mechanisms, and early life experiences (Gadd & Jefferson, 2007; Hollway & Jefferson, 2012). Gadd and Jefferson's psychosocial analysis of offending revealed how criminal behavior often emerges from deeply embedded emotional conflicts and biographical trajectories that intersect with structural conditions, thereby enriching rather than replacing cultural and structural explanations (Gadd & Jefferson, 2007). Integrating psychosocial criminology thus enhances the explanatory power of cultural criminology by illuminating why particular individuals commit crimes under similar structural and cultural conditions, addressing a long-standing question in criminological theory.

The future of cultural criminology therefore lies in the systematic construction of a genuinely multidimensional paradigm that unites structural, cultural, emotional, and psychosocial analysis

into a coherent framework. Such integration enables the field to transcend traditional boundaries and engage new domains of inquiry, including elite crime, political extremism, corporate deviance, state violence, and media production. Applying a multidimensional lens to phenomena such as financial fraud, authoritarian populism, or digital radicalization allows researchers to examine not only economic incentives and cultural narratives but also unconscious motivations, emotional investments, and biographical contingencies. This expanded agenda aligns with contemporary calls for criminology to confront the global resurgence of authoritarianism, neoliberal restructuring, and digital transformation through robust interdisciplinary collaboration (Ilin, 2019; Jefferson, 2021). By incorporating psychosocial insights, cultural criminology becomes better equipped to explain phenomena such as moral panics, collective anxieties, and the affective foundations of punitive politics, thereby strengthening its relevance for policy analysis and public understanding. Ultimately, this transformation positions cultural criminology not as a specialized subfield but as a comprehensive paradigm capable of capturing the full complexity of crime in late modern societies. In conclusion, cultural criminology stands at a decisive crossroads where its future depends on the depth of its commitment to multidimensional integration. By embracing a paradigm that unites structural forces, cultural meaning systems, emotional dynamics, and psychosocial processes, the field can fulfill its foundational promise of offering a comprehensive understanding of crime and social control. This transformation not only revitalizes cultural criminology's theoretical coherence but also expands its empirical reach to address emerging forms of crime, governance, and resistance in an increasingly complex global order.

References

- Alexander, J. (2001). *Cultural Sociology*. Wiley-Blackwell.
- Alford, R. (1998). *The Craft of Inquiry: Theories, Methods, Evidence*. Oxford Univ. Press.
- Aronowitz, S. (2001). *The Knowledge Factory: Dismantling the Corporate University and Creating True Higher Learning*. Beacon.
- Berger, P., & Luckmann, T. (1967). *The Social Construction of Reality*. Anchor Books.
- Blumenthal, S. (1988, 1988/10/28). Willie Horton: the making of an election issue. <https://www.washingtonpost.com/archive/lifestyle/1988/10/28/willie-horton-the-making-of-an-electionissue/4395a870-0foe-4c5a-9eff-9ff1c009d59f/>
- Blumer, H. (1969). *Symbolic Interactionism*. Prentice Hall.
- Chancer, L. (2005). *High Profile Crimes: When Legal Cases Become Social Causes*. Univ. Chicago Press. <https://doi.org/10.7208/chicago/9780226101132.001.0001>
- Cohen, S. (2011). *Folk Devils and Moral Panics: The Creation of the Mods and Rockers*. Routledge. <https://doi.org/10.4324/9780203828250>
- Connell, R. (2005). *Masculinities*. Univ. Calif. Press.
- Ferrell, J. (2015). Cultural criminology. In *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*. Wiley & Sons. <https://doi.org/10.1002/9781405165518.wbeosc171.pub2>
- Ferrell, J., & Sanders, C. R. (1995). *Cultural Criminology*. Northeast. Univ. Press.
- Gadd, D., & Jefferson, T. (2007). *Psychosocial Criminology*. Sage. <https://doi.org/10.4135/9781446211496>
- Garland, D. (2006). Concepts of crime in the sociology of punishment. *Theor. Criminol.*, 10(4), 419-447. <https://doi.org/10.1177/1362480606068873>
- Geller, A., Fagan, J., Tyler, T., & Link, B. G. (2014). Aggressive policing and the mental health of young urban men. *Am. J. Public Health*, 104(12), 2321-2327. <https://doi.org/10.2105/AJPH.2014.302046>
- Goode, E., & Ben-Yahuda, N. (1994). *Moral Panics: The Social Construction of Deviance*. Wiley-Blackwell.
- Hall, S., Critcher, C., Jefferson, T., Clarke, J., & Roberts, B. (1978). *Policing the Crisis: Mugging, the State and Law and Order*. Palgrave. <https://doi.org/10.1007/978-1-349-15881-2>
- Hayward, K. (2016). Cultural criminology: script rewrites. *Theor. Criminol.*, 20, 297-321. <https://doi.org/10.1177/1362480615619668>
- Hayward, K., & Young, J. (2004). Cultural criminology: some notes on the script. *Theor. Criminol.*, 8, 259-273. <https://doi.org/10.1177/1362480604044608>
- Hollway, W., & Jefferson, T. (2012). *Doing Qualitative Research Differently: A Psychosocial Approach*. Sage. <https://doi.org/10.4135/9781526402233>

- Ilin, J. (2019). Cultural criminology: The time is now. *Crit. Criminol.*, 27, 5-20. <https://doi.org/10.1007/s10612-019-09430-2>
- Jefferson, T. (2021). *Stuart Hall, Conjunctural Analysis and Cultural Criminology: A Missed Moment*. Palgrave Macmillan. <https://doi.org/10.1007/978-3-030-74731-2>
- Jenkins, P. (1997). *Intimate Enemies: Moral Panics in Contemporary Great Britain*. Aldine de Gruyter.
- Katz, J. (1988). *The Seductions of Crime: Moral and Sensual Attractions in Doing Evil*. Basic Books. <https://doi.org/10.2307/1143770>
- Katz, J. (2001). *How Emotions Work*. Univ. Chicago Press.
- Lamont, M., & Fournier, M. (1993). *Cultivating Differences: Symbolic Boundaries and the Making of Inequality*. Univ. Chicago Press.
- Lyng, S. (1990). Edgework: a social psychological analysis of voluntary risk-taking. *Am. J. Sociol.*, 95(4), 851-886. <https://doi.org/10.1086/229379>
- McKinley, J. (2022, 2022/11/09). Tough N.Y. election holds lessons for Republicans and Democrats alike. <https://www.nytimes.com/2022/11/09/nyregion/ny-election-takeaways.html>
- Messerschmidt, J. (2018). *Masculinities and Crime*. Rowman Littlefield.
- Moran, K. (2015). Social structure and bonhomie: emotions in the youth street gang. *Br. J. Criminol.*, 55(3), 556-577. <https://doi.org/10.1093/bjc/azu085>
- Naegler, L., & Salman, S. (2016). Cultural criminology and gender consciousness: moving feminist theory from margin to center. *Fem. Criminol.*, 11(4), 354-374. <https://doi.org/10.1177/1557085116660609>
- Newburn, T., & Jones, T. (2005). Symbolic politics and penal populism: the long shadow of Willie Horton. *Crime Media Cult.*, 1(1), 72-87. <https://doi.org/10.1177/1741659005050272>
- Pascoe, C. J. (2011). *Dude You're a Fag: Masculinity and Sexuality in High School*. Univ. Calif. Press. <https://doi.org/10.1525/9780520950696>
- Ross, J. (2016). Warning: stop and frisk may be hazardous to your health. *William Mary Bill Rights J.*, 25(12), 689-733.
- Swidler, A. (2001). *Talk of Love: How Culture Matters*. Univ. Chicago Press. <https://doi.org/10.7208/chicago/9780226230665.001.0001>
- Young, J. (2003). Merton with energy, Katz with structure: the sociology of vindictiveness and the criminology of transgression. *Theor. Criminol.*, 7(3), 389-414. <https://doi.org/10.1177/13624806030073007>
- Young, J. (2011a). *The Criminological Imagination*. Polity.
- Young, J. (2011b). Moral panics and the transgressive other. *Crime Media Cult.*, 7(3), 245-258. <https://doi.org/10.1177/1741659011417604>
- Young, J., & Brotherton, D. (2014). Conversation: cultural criminology and its practices: a dialog between the theorist and the street researcher. *Dialect. Anthropol.*, 38, 117-132. <https://doi.org/10.1007/s10624-014-9339-0>